

«مفهوم» جامعه مدنی / شهروندی

نظارت و تسلط «مردم» بر حکومت، و نه نظارت و
تسلط «حکومت» بر مردم!

محمدسعید حنایی کاشانی

تهران، ۲۳ خرداد، ۱۳۹۸

www.fallosafah.org

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است
حاليا غُلغله در گنبد افلاک انداز
حافظ

«مفهوم» جامعه مدنی

نظارت و تسلط «مردم» بر حکومت، و نه نظارت و تسلط «حکومت» بر مردم!

ناشر: فل سَفَه

تاریخ نشر: ۲۳ خرداد، ۱۳۹۸

محل نشر: تهران

سایت: fallosafah.org

تلگرام: @fallosafah

ای میل: fallosafah@hotmail.com

آکادمیا: [academia.edu/Saeed H. Kashani](http://academia.edu/Saeed.H.Kashani)

هرگونه بازنشر الکترونیکی یا کاغذی این نوشته بدون اجازه کتبی
نویسنده ناشایست و ستمکاری است. علاقه‌مندان به نشر این نوشته
تنها مجاز به نقل اندکی و پیوند به محل نشر اصلی‌اند.

* همه حقوق برای نویسنده محفوظ است *

«مفهوم» جامعه مدنی/شهروندی

نظارت و تسلط «مردم» بر حکومت، و نه نظارت و

تسلط «حکومت» بر مردم!

محمدسعید حنایی کاشانی

از جمله کارهای ناپسندی که در جوانی انجام دادم یکی هم مصاحبه با روزنامه‌ها بود و البته چوبش را هم خوردم. اکنون سخت پشیمانم و چند سالی است که دیگر با هیچ روزنامه و مجله‌ای نه مصاحبه می‌کنم و نه چیزی برای انتشار می‌دهم، خدا را شکر که در عصر اینترنت هستیم و برای خودمان چاهی داریم که در آن داد بزنیم. حالا کسی شنید یا نشنید به من مربوط نیست. البته به دلایلی در سال گذشته دوبار لغزیدم و توبه شکستم. اما خب شاید قسمت این بود که مصمم‌تر شوم. روزنامه (به معنای روزنامه‌های چاپی، نه به معنای قدیم کلمه «دفتر یادداشت‌های روزانه») جای انتشار اندیشه مستقل و آزاد نیست. دیشب که داشتم خانه تکانی می‌کردم برخوردیم به این مصاحبه با روزنامه شرق، سه‌شنبه ۲۰ اسفند ۹۳، که با تغییری در سالنامه‌شان منتشر کرده بودند. متن اصلی را قبلاً بدون تغییر در سایت اکنون از کار افتاده‌ام منتشر کرده بودم. امروز صلاح دیدم آن را باز نشر کنم. شاید فایده‌ای برای کسی داشته باشد. فقط یک نکته را درباره مفهوم «جامعه مدنی/شهروندی» می‌افزایم و بحث بیش‌تر را به آینده موکول می‌کنم. و آن این است:

جواد طباطبایی در جدال قدیم و جدید در سیاست: دفتر نخست، انتشارات مینوی خرد، ۱۳۹۳، ص ۷۱-۸۹، معنا و ریشه‌های تاریخی civil و ترجمه مطلوب خود از این واژه اساسی در فلسفه سیاسی جدید را بررسی کرده و شرح داده است. اما یک نکته‌ای که من ندیدم او گفته باشد این است که اسم مشتق از این صفت دال بر «شهروندان عادی» (civilian) نیز هست، به استثنای نظامیان و آخوندها، یعنی دو دسته‌ای که در جامعه با لباسی خاص از دیگران متمایز می‌شوند و دارای امتیازات خاصی از جمله محاکمه و دادرسی در دادگاه‌های ویژه صنف خودند. از همین رو، یکی از مجازات‌های مشترک نظامیان و آخوندها «خلع لباس» و «گرفتن درجه» و افتادن به جرگه شهروندان عادی است. از این جهت، این کلمه تقریباً مترادف است با «لاییک» (عامی، یا عوام در برابر خواص، و غیرآخوند. آخوندها خود را علما و دیگر مردمان را عوام می‌نامند) و «سکولار» (مستقل و بیرون از کلیسا و دارای زندگی معمولی و دنیوی) و در برابر «دولتی» یا «حکومتی». در اینجا برخی ترکیب‌های انگلیسی با این صفت را می‌آورم: «ازدواج عرفی یا بدون تشریفات دینی/شهروندی» (civil marriage) و «جنگ داخلی» یا «جنگ شهروندان» (civil war) و نیز «جامعه شهروندی» (civil society)، که در فارسی معمولاً به «جامعه مدنی» ترجمه می‌شود، و «دفاع شهروندی/ غیرنظامی» (civil defence)، سازمانی برای آموزش مردم و آموزش دفاع از خودشان در هنگام حملات نظامی و بعد از آن، «آشوب یا اغتشاش شهروندان» (civil commotion)، «حقوق شهروندی» (civil rights)، و «خدمات شهروندی/کشوری» (civil service)، «نافرمانی شهروندی» (civil disobedience)، ... از این ترکیب‌ها پیداست که صفت civil یا شهروندی همواره در برابر «نظامی» و «حکومتی» یا «دولتی» یا «آخوندی» است. به عبارت دیگر، هر حکومت نظامی حکومت آخوندی نیست، اما هر حکومت آخوندی حکومت نظامی است.

• مشخصه‌های جامعه مدنی از نظر شما چیست که همچنان پس از دو دهه بحث درباره آن در ایران ادامه دارد؟

من در خصوص مفهوم «جامعه مدنی» صاحب نظر نیستم و گمان نیز نمی‌کنم که اولاً، لازم باشد در خصوص هر چیزی هرکس «از نظر» خودش تعریفی به دست دهد! ثانیاً، گمان نمی‌کنم که نظر من اهمیتی داشته باشد یا لازم باشد من نظری شخصی در این خصوص داشته باشم! با این همه، من می‌توانم در مقام آموزگار فلسفه گزارشی کوتاه و تاریخی در این باره به دست دهم. برخی مفاهیمی که ما در تاریخ اندیشه داریم، به دست متفکرانی ساخته شده است که تاریخ بر اصالت اندیشه آنها مُهر تأیید زده است و ما اکنون شناخت و تعریف بسیاری از مفاهیم را وامدار آنها هستیم. بنابراین، در این گونه موارد بهتر است ببینیم که «تاریخ اندیشه» در تعریف این گونه مفاهیم چه سخنی برای گفتن دارد. نخست لازم است که میان «متمدن» و «مدنی» تمایز قائل شویم. در اینجا، در بحث از «جامعه مدنی»، به هیچ وجه مقصود از «مدنی» دو مفهوم مشهور و متضاد «متمدن» و «بدوی» نیست. بسیاری از جامعه‌ها ممکن است «جامعه متمدن» باشند، اما «جامعه مدنی» نباشند! پس مراد از «جامعه مدنی» چیست؟ اصطلاح «جامعه مدنی» امروز معنای مختلفی دارد که پیش از هر چیز باید مشخص شود. اول باید مشخص کنیم که این معنا را از کجا می‌گیریم، (۱) از آنچه معاصران ما در ایران به کار می‌برند؟ (۲) یا از آنچه در زبان انگلیسی و جهان انگلیسی‌زبان به کار می‌رود؟ اگر جهان انگلیسی‌زبان را ملاک قرار دهیم، چون ما این اصطلاح را داریم از آن زبان ترجمه می‌کنیم، (۱) از این اصطلاح گاهی خانواده و قلمرو زندگی خصوصی مراد می‌شود، و گاهی (۲) «بخش سوم» جامعه که از حکومت و بازار متمایز است. بدین طریق مراد از «جامعه مدنی» آن دسته از مؤسسه‌ها و نهادهای غیردولتی است که بیانگر علایق و اراده شهروندان‌اند، یا به تعبیر دیگر، افراد و نهادهایی که مستقل از دولت‌اند. اما تعریف «جامعه مدنی» در نزد فیلسوفان سیاسی چیست؟

«جامعه مدنی/شهروندی» در نخستین تعریفش، که از ارسطو می‌آید، جامعه‌ای سیاسی (koinōnía politiké) است، دارای «شهروندان آزاد»، و با معیارهای مشترک اخلاقی که در زیر حکومت قانون به تعقیب منافع خود و نیز منافع تک تک افراد جامعه می‌پردازند. «غایت» چنین جامعه‌ای صرفاً رسیدن به منافع فردی نیست، بلکه آن چیزی است که به منفعت عموم مردم است، و البته تک تک افراد نیز از آن سهم می‌برند. در اینجا با توجه به شعارهایی که عوام‌فریبان در دوره‌های بعد دادند و به‌ویژه در نظام‌های استبدادی سنتی و نیز نظام‌های فاشیستی و کمونیستی قرن بیستم شاهد بودیم، مراد از «منفعت عمومی» چیزی مبهم و انتزاعی و ناملموس نیست که عموم افراد تمامی زندگی‌شان را فدای چیزی کنند که «منافع عمومی» یا «خیر عمومی» نامیده می‌شود، اما بعد معلوم می‌شود که این «منافع عمومی» جز «منفعت افرادی اندک» یا «جنون خودکامانه فردی خاص» به نام «شاه» (در دولتهای استبدادی سنتی) یا «رهبر» (در نظام‌های فاشیستی و کمونیستی مدرن) نبوده است!

در دوره‌های بعد، در ترجمه لاتینی، به میانجی سیسرو در دوره رومی‌ها، و بعد در اواخر قرون وسطی و آغاز دوره رنسانس، اصطلاح «جامعه مدنی/شهروندی» (societas civilis) در ترجمه عبارت ارسطو به کار رفت. این اصطلاح در دوره‌های بعد مورد توجه فیلسوفان و نویسندگان مختلف قرار گرفت و برای تأکید بر نقش نهادهای مختلف اجتماعی در فراهم شدن «قانون اساسی» و «پاسخگویی دولت» و به وجود آمدن «دموکراسی» به آن اشاره شد. اما «جامعه مدنی» ناقدانی هم داشت و دارد. هگل این اصطلاح را کاملاً تغییر معنا داد و از آن حاکمیت «بازار» بر روابط اجتماعی را مراد کرد، و این چیزی بود که توجه مارکس را نیز جلب کرد. انتقادهای هگل از «جامعه مدنی/شهروندی» به تعبیر خودش هنوز هم یکی از بحث‌های جالب توجه فلسفی است. اما آنچه سبب شد که مفهوم «جامعه مدنی/شهروندی» دوباره به بحثی پرتب و تاب در گفتارهای سیاسی تبدیل شود، نخست، موج

«دموکراسی خواهی» از اواخر قرن نوزدهم به بعد بود، و سپس تحولات اروپای شرقی و نظام‌های کمونیستی در اواخر قرن بیستم، جایی که در آن اژدهای «دولت تمام‌خواه» هیچ جایی برای فعالیت آزاد شهروندان، در هیچ عرصه‌ای، باقی نگذاشته بود. اکنون می‌توان گفت که نیاز اجتماعی ایران کنونی سبب شده است که این مفهوم مورد توجه روشنفکران ایرانی و فعالان سیاسی نیز قرار بگیرد.

• اندیشه «جامعه مدنی» در چه صورتی می‌تواند با موفقیت در ایران عملی شود؟

یک مشکل ما در خصوص برخی مفاهیم فلسفی همین است که خیال می‌کنیم «جامعه مدنی/شهروندی» ابتدا تصور شده است، و بعد آفریده یا ساخته شده است! در خصوص امور بشری تصورات ما نمی‌توانند همان طور از کار درآیند که مثلاً در خصوص صنعت صادق است. اینکه از نظر تاریخی در برخی جامعه‌ها زودتر «جامعه مدنی/شهروندی» به وجود آمد و در برخی دیرتر حاکی از این است که برخی چیزها بنا به مقدماتی به وجود می‌آیند که شاید نخست هیچ کس آگاهانه به آنها نیندیشیده است! مثلاً اینکه ایرانیان «شاهنشاهی» به وجود آوردند، یا یونانیان «دموکراسی»، چیزی نبوده است که بتوان گفت «فلسفه» آنها را به وجود آورده است، البته به معنایی که ما از «فلسفه» می‌شناسیم. «دموکراسی» یونانی بر وجود «فلسفه» و «فیلسوفان» تقدم داشت. همین طور شاهنشاهی ایرانی. بعدها بود که فیلسوفان به نظام‌های سیاسی جامعه‌ها و قانون‌های اساسی آنها اندیشیدند و آنها را در قالب «مفاهیم» آوردند. و این درست مانند هر فلسفه دیگری بود: «طبیعت»، «هنر»، «جامعه» پیش از «علم» و «فلسفه» وجود دارند. بنابراین، اکنون با ویژگی‌هایی که پیش‌تر برای «جامعه مدنی» شمردیم باید ببینیم چه چیزی مانع از تحقق «جامعه مدنی» به‌طور تاریخی در ایران بوده است. دشمنان جامعه مدنی این چیزهایند: (۱) استبداد، که مانع از تشکیل هر

گروه و صنف و حزب و عقیده و مذهب و دینی می‌شود که از حکومت «جدا» باشد. (۲) ایدئولوژی‌های تمام‌خواه، که هیچ چیزی را بیرون از حیطه اختیار خود برنمی‌تابند. (۳) آرمان‌ها و ارزش‌های تغییرناپذیر فرهنگی که همچون کفش آهنی یا قفس افراد را در خود می‌فشارند و محبوس می‌کنند و امکان حرکت و دگرگونی را از او سلب می‌کنند. بنابراین، اینجا باید دید در ایران از زمان نخستین شاهنشاهی‌اش تاکنون چه جایی برای پیشرفت جامعه مدنی/شهروندی وجود داشته است و آیا تاریخ این امکان را به نسل‌های آینده ایرانی برای تأسیس چنین جامعه‌ای خواهد داد؟

• کدام یک از مؤلفه‌های جامعه مدنی در دوم خرداد ۷۶ به بار نشست؟

دوم خرداد ۷۶ جنبشی بود برای به دست آوردن برخی چیزهایی که بعد از سال ۵۸ رفته رفته از دست رفت، با حاکم شدن «وضعیت استثنائی»، یعنی، نخست «انقلاب فرهنگی» و بسته شدن دانشگاه‌ها و بعد «جنگ خارجی» و سپس بسته شدن فضای سیاسی و غلبه جناحی خاص و انحصار قدرت، این امکان به وجود آمد که به گونه‌ای از تغییر و تحول پدیدآمده در درون خود حاکمیت به سود گشایشی در جامعه استفاده شود. اما این گشایش بس زود متضادهای خود را تولید کرد و ما از آن پس به‌طور آشکار وارد نزاع درونی جناح‌های حاکم با عنوان‌های «اصلاح‌طلب» و «اصول‌گرا» شدیم. و این نزاع تا امروز نیز البته ادامه دارد. اما سهم مردم یا «جامعه مدنی/شهروندی» نصفه نیمه ایران در اینجا تنها محدود به بازی در دایره «اصلاح‌طلب» و «اصول‌گرا» بوده است، سیاهی لشکری برای یکی از دو طرف.

• آیا مأموریت تاریخی این پروژه به اتمام رسیده یا هنوز و بعد از انتخابات امسال هم شاهد عروج دوباره گفتمان جامعه مدنی خواهیم بود؟

«جامعه مدنی» سرنوشت ناگزیر جامعه ایرانی نیست. باید دید آیا جامعه ایرانی که به نظام دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی خاتمه داد، واقعا می‌دانست «شاه» و «شاهنشاهی» یعنی چه؟ و آیا نظام «شاهی» و «سلطانی» و «اریاب و رعیتی» از بین رفت یا نرفت؟ اگر مردم ایران خواستار حقوق شهروندی باشند و بخواهند نه به عنوان برده و خدمتگزار «حُکام» بلکه به عنوان صاحب حق و کسی که به اندازه خودش از همه حقوق انسانی برخوردار است زندگی کنند چاره‌ای ندارند مگر اینکه آگاهانه به پی‌ریزی «جامعه مدنی/شهروندی» اقدام کنند. بنابراین، باید دید ضرورت تشکیل «جامعه مدنی/شهروندی» تا چه اندازه می‌تواند خودش را به قدرت تحمیل کند و برای خودش جا باز کند.

• چرا و چگونه فرآیند شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران همواره توسط دولت تحقق یافته و آیا می‌توان از این دور خلاصی یافت؟ همان‌طور که در بالا گفتم «دولت» یا «حکومت» استبدادی و تمام‌خواه نمی‌تواند طرفدار شکل‌گیری و گسترش «جامعه مدنی/شهروندی» باشد. بنابراین، نباید برای تشکیل «جامعه مدنی/شهروندی» به یاری و یارانه دولت چشم داشت. «جامعه مدنی/شهروندی» و «دولت» وقتی می‌توانند با یکدیگر در آشتی باشند که «دولت» نماینده جامعه مدنی/شهروندی باشد، اما در جایی که دولت می‌خواهد «اریاب» و «سلطان» و «خدا» باشد، و به هرکه خواست ببخشد و از هرکه خواست دریغ کند و هرکس را که خواست بکشد و هرکس را که خواست زنده نگه دارد، شما با «دولت ملت» رو به رو نیستید، بلکه با «طاغوت» رو به رو هستید که خود را «خدای زمین» می‌خواند و جان و مال و ناموس و حیثیت و خلاصه هست و نیست شما در دست اوست! بنابراین، بروید و همین که اجازه می‌دهد زنده بمانید و مثل «سگ» زندگی کنید خدا را شکر کنید!